



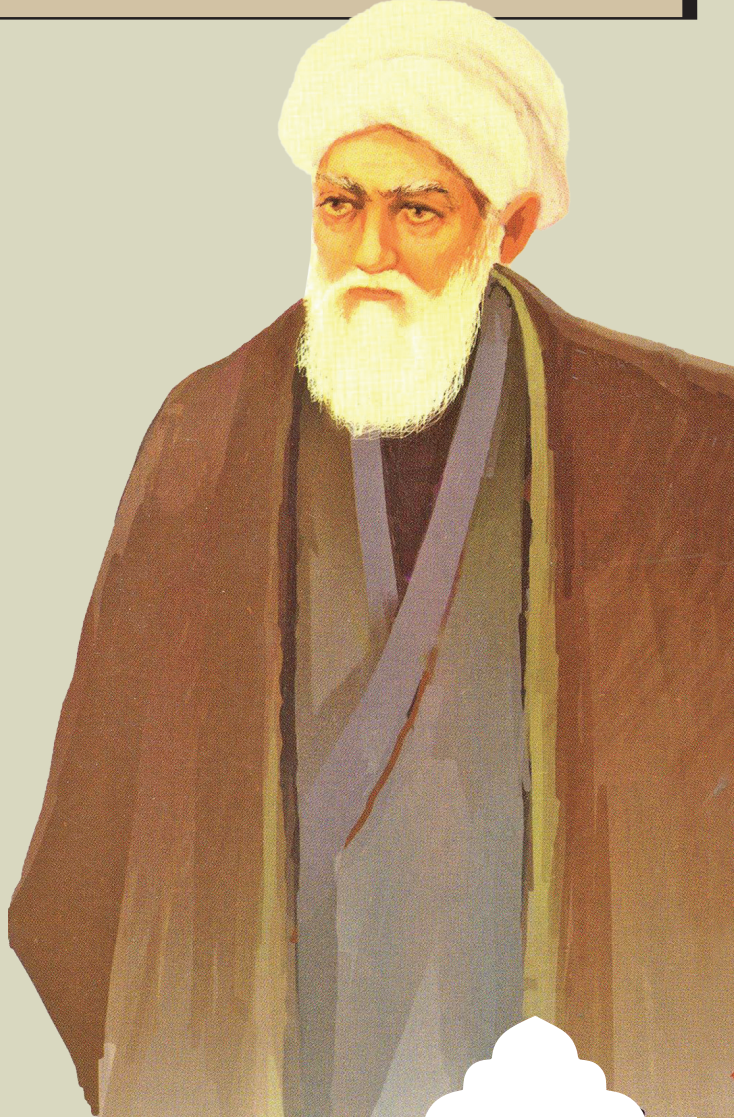
در عظمت علمی و نبوغ فکری شیخ مرتضی انصاری همین قدر کافی است که اطلاع پیدا کنیم تاکنون بیسی از ۲۰۰ نفر از علما و دانشمندان و معاریف رجال اسلامی بر کتب و نوشته‌های او حاشیه و تعلیقه نگاشته‌اند و کتاب‌های تالیفی او به کرات در ایران، عراق و دیگر کشورهای اسلامی مورد تجدیدطبع قرار گرفته‌است، به حدی که هم‌اکنون غذای فکری طلاب و ففصلای حوزه‌های علمیه و برخی از مجامع دانشگاهی و حقوقی را آثار او تشکیل می‌دهد. شخصیت‌های بزرگسی مانند آخوند ملا محمدکاظم خراسانی (صاحب کفایه‌الاصول)، سیدمحمدکاظم یزدی (صاحب‌عروه)، حاج میرزا حبیب‌الله رشتی، میرزا حسن آشتیانی، شیخ محمدحسین کاشف‌الغطا، سیدعبدالحسین شرف‌الدین، شیخ محمدجواد یلاعی، شیخ محمدحسن ممقانی و تعداد کثیری از علما و مجتهدین سبزو نامدار که نام‌بردن آنها به درازای می‌کشد، بر آن حاشیه و تعلیقه دارند. آنان نوشته‌ها و تالیفات شیخ را اصل قرار داده و بر آن تعلیقه و تحشیه افزودند و نظریات او را مورد تجزیسه و تحلیل و عمق‌نگری قرار داد‌اند.

حکایت نیکان

شش‌روایت از سبک زندگی شیخ مرتضی انصاری“درباره کسب روزی حلال

روزی حلال خود را با غفلت حرام نکن

آورده و می‌گوید: «شیخ در سه چیز امتیاز داشت: علم، ریاست، تقوی و زهد.» شیخ‌انصاری در زهد نمونه و الگو بود. یکی از بهترین موارد بروز و ظهور و تجلی تقوی، در مسائل مالی و اقتصادی است. در تقوی و صیانت نفس او در این‌باره کافی است که گفته شود با آنکه وجوه شرعی فراوانی از ۴۰ میلیون شیعه روی زمین آن روزگار در نجف به محضرش آورده می‌شد، در عین حال او همانند یک فرد فقیر گذران می‌کرد و حتی اموالی را که به‌عنوان تحفه و هد به‌محضرش آورده می‌شد بین فقرا و مستمندان یا طلاب و صالح عمومی مسلمین صرف می‌کرد. تأکید همیشگی شیخ‌انصاری بر کسب روزی حلال از ویژگی‌های اخلاقی آن عالم دینی است که در روایت‌های متعدد گوشه‌هایی از آن بیان شده است.



شیخ نان را بدون شیره خورد

شیخ‌انصاری یک هم‌مباحثه‌ای داشت که وقتی شیخ تصمیم گرفت در نجف اشرف بماند هم‌مباحثه او به وطنش مسافرت کرد. از این جریان مدتی گذشت و اوایل ریاست شیخ انصاری بود که آن طالب علم برای زیارت به نجف آمد. وقتی شیخ را در مقام ریاست شیعه دید از او پرسید: من و تو هم‌بحث بودیم چطور شد شما به این مقام رسیدید و من همانم که بودم؟

شیخ گفت: «من شیره را نخوردم و شما خوردید» و این اشاره به این داستان بود که در ایام تحصیل یک مرتبه شیخ با هم‌مباحثه خود به مسجد کوفه رفت و آنجا گرسنه شد ولی تنها یک فلس پول داشت.

شیخ یک فلس پول را به رفیقش داد تا برود و چیزی خریداری کند و بیاورد. او هم رفت و مقداری نان و شیره روی نان ریخته، آورد.

شیخ گفت: این نان و شیره به اندازه دو فلس است درحالی‌که شما یک فلس بیشتر نداشتی؟!

رفیقش گفت: با آن یک فلس نان خریدم و یک فلس شیره را نسие گرفتم.

شیخ گفت: من از شیره نمی‌خورم چون نمی‌دانم که آیا می‌توانم قرض را ادا کنم یا نه؟ که اگر نتوانم قرضم را ادا کنم این شیره برای من حلال نیست.

رفیقش خندید و از آن شیره خورد و شیخ تنها نان بدون شیره را خورد.

شیخ می‌خواست هم‌مباحثه خود را آگاه کند که بر طالب علم واجب است تا این مقدار در کسب روزی حلال احتیاط کند تا به مرتبه‌ای از مراتب علم برسد.

منبع: تندیس زهد

پاره‌کردن طناب‌های شیطان

طناب را پاره کرد و برگشت.

شاگرد شیخ‌انصاری وقتی از خواب بیدار شد در تعبیر آن به فکر فرو رفت. پیش خود گفت خوب است از خود شیخ بپرسم. برای همین سراغ شیخ رفت و تعبیر خواب خود را از او پرسید.

شیخ گفت: شیطان راست گفته است چون دیروز می‌خواست من را فریب دهد که به لطف خدا از دامش گریختم.

جریان از این قرار بود که دیروز من پول نداشتم و اتفاقاً چیزی در منزل لازم شد و مورد احتیاج بود. با خود گفتم

منبع: حکایات صالحین

مردی از خاندانی دزفولی که زمانی در اهواز ساکن بودند، در روزگاران گذشته برای سفر زیارتی به نجف اشرف رفت و مبلغی پول که با خود بر داشته بود در ادامه سفر تمام شد و او هیچ وسیله‌ای همراه نداشت تا به مبلغ مورد نیاز دست یابد. او حتی شخصی‌اشنایی را که از او پول قرض بگیرد پیدا نکرد. از مناعت‌طبع حاضر نمی‌شد به یکی از علما موضوع را بگوید و مقداری پول بگیرد. برای همین، شسب به حرم رفت و مشکل خود را کنار ضریح حضرت علی(ع) مطرح کرد و گفت: اگر حاجتم روا نشود هر طور شده مقداری از طلاهای تو را برداشته و به مصرف می‌رسانم؛ هر چند می‌دانم این مال بر من حلال نیست.

او سپس به منزلیش برگشت و شب را اگر سنه گذراند. صبح‌هنگام شنید که کسی او را صدا می‌زند. مردی بلند شد و خود را به او معرفی کرد.

هزینه این مهمانی را از کجا تأمین کرده‌اید؟

شیخ مرتضی انصاری در دادن حقوق و کمک هزینه به طلاب و حتی خوششان خود بسیار باریک‌بین بود. در زمان ریاستش روزی برادرش شیخ منصور که از شاگردان ممتاز او و از فقهای حوزه علمیه نجف بود، شیخ‌انصاری را با چند نفر از علما برای صرف ناهار و شام به منزل خود دعوت کرده بود. شیخ

پس از صرف غذا گفت: برادر هزینه این مهمانی را از کجا تأمین کرده‌اید؟

شیخ منصور جواب داد: قریب یک سال است که هر روز مقداری از فلان پول را پس‌انداز کرده‌ام تا توانستم مخارج این ضیافت ساده را تهیه کنم!

دیگر دست به طلاهای حضرت نذنی

کسی که از راه رسیده بود، گفت: من ملا رحمة‌الله خادم شیخ مرتضی انصاری هستم و او با تو کار دارد و فرمود که در این کاروانسرا و در این اتاق تو را پیدا کنم.

مرد بلند شد همراه آن کسی که از طرف شیخ آمده بود به خدمت شیخ رفت. شیخ مرتضی انصاری کیسه‌های به مرد داد و گفت: اینها ۳۰ تومان ایرانی است که جدت برای مخارج به تو داده است.

مرد کیسه را برداشت و چند قدمی از شیخ دور شد.

شیخ مرتضی مرد را صدا کرد و آهسته گفت: دیگر دست به طلاهای حضرت نذنی.

مرد از این موضوع حیرت و تعجب کرد چون این قضیه فقط از خاطرش گذشته بود.

منبع: حکایات صالحین

سهم شاگردان را بدهید

در اوایل وفات مرحوم آیت‌الله العظمی محمدحسن نجفی صاحب کتاب شریف

«جواهر الکلام» و انتقال مرجعیت به حضرت شیخ مرتضی انصاری(ره)، یکی از فقهای اهل نجف معمولاً بعد از نماز عشا برای زیارت به حرم مطهر می‌رفت، به دیواری تکیه می‌داد و زیارت می‌خواند و مدتی آنجا می‌ماند. به‌طور اتفاقی آمدن و رفتن شیخ‌انصاری در شب برای زیارت مقارن با ایستادن آن فقیه اهل نجف در حرم شده بود.

در یکی از شب‌ها شیخ به آن فقیه اهل نجف نزدیک شد و کیسه پولی در دست او گذاشت و آهسته گفت: نصف این پول را خود خرج کن و نصف دیگر را بین شاگردان خود تقسیم کن.

شیخ این حرف را زد و از کنار آن فقیه اهل نجف گذشت.

مرد فقیه وقتی به خانه رفت، کیسه را باز کرد و پول‌های داخل آن را شمرد و عجیب اینکه به‌طور دقیق پول‌های داخل کیسه مطابق با قرض‌های او بود. از این جهت تصمیم گرفت با آن پول‌ها تمام قرض‌های خود را بدهد و سهم شاگردان را به‌تدریج پرداخت کند.

این تصمیم را تا شب آینده عملی نکرد و از آن موضوع کسی را با‌خبر نکرد، تا آنکه بعد از نماز مغرب و عشا طبق معمول وقتی برای زیارت رفت و در مکان همیشگی ایستاد، شیخ را دید که از کنارش گذشت و سر خود را نزدیک گوش او آورد و گفت: این کار را نکن تا روزی‌ای که به تو رسیده حلال باشد. شما سهم شاگردان را بدهید، من باز هم به شما وجهی پرداخت خواهم کرد.

مرد متحیر مانده بود. شیخ در سکوت و آرامش از او دور شد.

منبع: تندیس زهد

خانه‌ای که خرید و فروش نمی‌شود

تاجر گفت: من آن پول را برای خانه داده بودم، نه برای مسجدا

شیخ گفت: چه خانه‌ای بهتر از این مکان مقدس که عبادت خدا در آن می‌شود؛ ما به‌زودی از این دنیا کوچ می‌کنیم، اگر با آن پول خانه می‌خرید بعد از من به ورثه منتقل می‌شده، ولی این خانه باقی و ثابت است و به کسی منتقل یا بخشیده نمی‌شود و خرید و فروش نمی‌شود.

تاجر از این عمل نیک انسانی و اجتماعی شیخ مرتضی انصاری شاد و بعد از آن علاقه‌اش به شیخ‌انصاری بیشتر شد.

منبع: حکایات صالحین

همیشه‌های

داستان

- ۱۸ تیر ۱۴۰۳
- دوره جدید • شماره ۱۲
- ۸ صفحه